

Adaptation and analysis of the story "Rostam and Sohrab" and "Prince Oedipus" in the novel "Red Haired Woman" by Orhan Pamuk

Samira Jamali Ghotolou^۱, Nasser Alizadeh^۲, Arash Moshfeghi^۳

Abstract

Orhan Pamuk is the author of the novel "Red Haired Woman". In the narration of the novel, he has mentioned the story of "Rostam and Sohrab" and "Prince Oedipus" in a frequent and wide-ranging manner. This contemporary Turkish novelist has analyzed the themes, motivations and details of the story "Rostam and Sohrab" and "Prince Oedipus" in addition to narrating the stories and recreating them. This causes a question in the mind: what is his purpose by using the themes of these two stories? In this research, the quality and purpose of recreating two myths belonging to two ancient civilizations with the theme of father-son relationships has been analyzed. The results showed that in this novel, the author has compared the archetype of "father killing" and "son killing" from the mythological stories of Western and Eastern civilizations. Pamuk tried and was able to show that Turkey's culture is a bridge between East and West, as well as its location, and there are cultural signs from both civilizations in it. Even though the stories have been forgotten in the current society of Turkey for different reasons; but their cultural expressions are alive yet. In fact, Pamuk's initiative is that he has purposefully created a postmodern novel by benefiting from ancient literary works, and in this way he was able to present a symbolic interpretation of the national culture and psychology of his society. In the current research, data collection has been done in a library manner. Its method is descriptive-analytical.

Keywords: Pamuk, Rostam and Sohraab, Oedipus, The Red-Haired Woman, Shahnameh

^۱ PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Bonab Branch Islamic Azad University, Bonab, Iran, samira.jamali1333@gmail.com

^۲ PhD Professor, Department of Persian Language and Literature, Azerbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran, (Corresponding author), nasser.alizadeh@gmail.com

^۳ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Bonab Branch Islamic Azad University, Bonab, Iran, Moshfeghi.arash@gmail.com

Sources:

A) Books

Aidenlu, Sajjad, (۳۳۳۳), Daftare Khosravan, first edition, Tehran: Sokhan.

Birlin, J. F. (۶۶۶۶), parallel myths, translated by Abbas Mokhber. First Edition, Tehran: Marcaz.

Campbell, Joseph, (۴۴۴۴), Mythology of the East, translated by Ali Asghar Bahrami. First edition, Tehran: Javane-Roshd.

Guerin, Wilfred L. (۸۸۸۸), "Handbook of Critical Approaches to Literature" translated by Zahra Mihankhah, Tehran: Ettelaat.

Faramarzi, Abdurrahman, (۰۰۰۰), "Iran was revived by Iranian culture", Persian language. due to the efforts of Milad Azimi. Volume ۱, Issue ۱, Tehran: Sorayya.

Ferdowsi, Abulqasem, (۹۹۹۹), Shahnameh, volume ۴, under the supervision of A. Azhar. Corrected by Rostam Aliyev. ۴th edition, Tehran: Surah Mehr.

Freud, Sigmund, (۱۳۳۳), Totem and Taboo, translated by Iraj Pourbager. First Edition, Tehran: Asia.

Kazzazi, Mirjalaluddin, (۰۰۰۰), ancient letter, editing and report of Ferdowsi's Shahnameh. Volume a. Edition ۲, Tehran: Samt.

(۶۶۶۶), Tondbadi az Konj . A report on the story of Rostam and Sohrab, First edition, Tabriz: Aydin.

Mokhtari, Mohammad. (۰۰۰۰), epic in the national mystery, Tehran: Ghatreh.

Mozen jami, Mohammad Mahdi, (۰۰۰۰), Pahlavi literature, ۱st edition, Tehran: Qaqnos.

Mousavi, Kazem/ Khosravi, Ashraf., (۹۹۹۹), The link between wisdom and myth in Shahnameh, Tehran: Scientific and Cultural.

Pamuk, Orhan. (۴۴۴۴), other colors, about life, art, books and cities, translator: Alireza Soleimani, co-translator and editor: Payam Yazdani. First edition, Tehran: Akhtaran.

(۶۶۶۶), A woman with red hair, translated by Roya Pourmanaf. First edition, Tehran: Honar.

Rahimi, Mustafa, (۹۹۹۹), Tragedy of Power in Shahnameh, Tehran: Niloofar.

Zamorrodi, Homeira, (۶۶۶۶), comparative criticism of religions and mythology in Ferdowsi's Shahnameh, Khamseh Nizami and Mantegh-Al-Tayr, volume ۲, Tehran: Zovvar.

Wittfogel, Carl A. (۲۲۲۲), Oriental tyranny, a comparative study of absolute power, translated by Mohsen Talasi. ۲nd edition, Tehran: Sales.

Yaghmaee, Iqbal, (۲۲۲۲), Ze goftare Dehghan... Ferdowsi's Shahnameh in verse and prose, ۲nd edition, Tehran: Tous.

B) Articles

Khaleghi Motlaq, Jalal, (۱۱۱۱), "One story is full of tears", *Irannameh*, Vol. ۲: ۴۴-۵۵.

Zulfiqari, Mohsen/Parviz, Koresh, (۶۶۶۶), "Odysseus, Rostam and Sohrab in the bush of comparative criticism", **Comparative Literature Studies Quarterly**, Vol. ۱۷: ۱۱-۳۱.

Ramzankiai, Mohammad Hossein/ Mansoub Basiri, Iman. (۸۸۸۸), "Adaptation of mythological characters of Aeneid and Shahnameh", **Foreign Languages Research**, vol. ۵: ۱۰۷-۱۲۶.

Zarei, Asadullah/ Bani Ardalan, Ismail (۶۶۶۶), "Contradiction, Tradition and Modernity Narrative with a Look at "My Name is Red", **Comparative Literature Researches**, Volume ۵, Vol. ۲: ۱-۲۱.

Salami, Seyyed Masoud and Parastoo Panjeshahi. (۱۱۱۱), "Comparative study of the battle between father and son in two German and Iranian legends of Rostam and Sohrab / Hildebrand and Hadobrand", **Comparative Literature Studies**, ۵th year, Vol. ۳۲: ۱۱۷-۹۹.

Alizadeh, Nasser/ Jamali, Samira. (۵۵۵۵); "Analysis of deep reconstruction of the novel A Woman with Red Hair with the story of Rostam and Sohrab", **Contemporary Persian Literature**, ۶th year, Vol. ۳: ۵۴-۲۵.

Nizamizadeh, Mehrgan and Ismailian, Umm al-Banin. (۹۹۹۹); "The effect of the narrative effects of Persian literature in Orhan Pamuk's "My Red Name" (with an emphasis on intertextuality and genet's transposition), **Journal of Narratology**, No. ۴۰۳-۴۲۸.

Fedora ,Arnaut and others (۱۱۱۱), Different Types of intertextual relationships in Orhan Pamuk's novel 'The Red Haired Woman'. **Scientific Journal of Polonia University**.no ۴۵(۲).PP ۲۰-۲۵

تطبیق و تحلیل داستان رستم و سهراب و شاهزاده اودیپ در رمان «زنی با موهای قرمز»

اثر اورهان پاموک

سمیرا جمالی قطلو^۱، ناصر علیزاده خیاط^۲، آرش مشفق^۳

تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۱۴۰۱، تاریخ پذیرش: ۲۱/۱۱/۱۴۰۱

صص (۳۰-۵۴)

چکیده

اورهان پاموک نویسنده رمان «زنی با موهای قرمز» در روایت رمان به صورت پرتکرار و پردامنه به داستان رستم و سهراب و شاهزاده اودیپ پرداخته است. این رمان نویسنده معاصر ترک علاوه بر نقل کلیت داستان‌ها، با بازآفرینی موضوعی، توصیف و تحلیل درون‌مایه‌ها، انگیزه‌ها و جزئیات داستان «رستم و سهراب» و «شاهزاده اودیپ» این پرسش را در ذهن متبلور می‌کند که نویسنده با استفاده از درونمایه‌های این دو داستان چه هدفی را پیگیری می‌کند؟ در این پژوهش، کیفیت و هدف بهره‌مندی پاموک از دو اسطوره متعلق به دو تمدن کهن با درونمایه روابط پدر و پسر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. نتایج پژوهش نشان داد، نویسنده در این رمان کهن‌الگوی «پدرکشی» و کهن‌الگوی «پسرکشی» برآمده از داستان‌های اسطوره‌ای غرب و شرق را در تقابل با هم مقایسه کرده است. پاموک خواسته و توانسته نشان دهد فرهنگ ترکیه همانند موقعیت مکانی‌اش پلی میان شرق و غرب است و با وجود این که در جامعه کنونی ترکیه به علل مختلف داستان‌ها فراموش شده‌اند؛ اما مفاهیم و نمود فرهنگی آن‌ها زنده و فعال هستند. در واقع ابتکار عمل پاموک در «زنی با موهای قرمز» این است که نویسنده به صورت هدفمند با بهره‌مندی از آثار ادبی کهن، رمانی پست‌مدرن آفریده و بدین وسیله توانسته تفسیری نمادین از فرهنگ و روان‌شناسی ملی جامعه خود ارائه کند. در پژوهش حاضر جمع‌آوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای صورت گرفته و روش این مقاله توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: پاموک، رستم و سهراب، زنی با موهای قرمز، شاهنامه.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، بناب، ایران. samira.jamali1308@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) Nasser.alizadeh@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. Moshfeghi.arash@gmail.com

۱_ مقدمه

۱-۱- اهمیت و بیان مسئله

شاهنامه در زمره اثرگذارترین آثار ادبی و حماسی جهان قرار دارد. شواهد زیادی وجود دارد که از «نفوذ و تأثیر شاهنامه در سرزمین‌های بیرون از قلمرو ایران» (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۷۸). حکایت می‌کند و اعتبار و ارزش فردوسی را در بین جهانیان اثبات می‌دارند. چنین اعتبار و جایگاهی سبب شده که کسانی به انگیزه‌های مختلف درصدد ترجمه شاهنامه به زبان‌های دیگر برآیند. از این‌رو، ترجمه‌های زیادی از «متن کامل یا بخش‌هایی از شاهنامه، حداقل به سی و شش زبان مختلف» در جهان وجود دارد (همان: ۳۰۳). این ترجمه‌ها همواره مورد رجوع و مطالعه ملل گوناگون بوده و به‌نوبه خود بر جوامع بشری تأثیرگذارده است. ترکان از جمله اقوامی هستند که از دیرباز به شاهنامه توجه و علاقه‌مندی نشان داده‌اند و زبان ترکی، یکی از زبان‌هایی است که شاهنامه بدان ترجمه شده است. قرابت‌های فرهنگی قابل توجهی که ترک‌ها با باورها و وجوه فرهنگ خود در شاهنامه یافته‌اند یکی از دلایل اقبال مردم ترکیه به شاهنامه است.

در این کشور همسایه آثار کهن ادبیات فارسی به‌ویژه شاهنامه‌خوانی به‌عنوان یک الگوی فکری و عاطفی کهن توانسته بر عواطف و روان و ذهن انسان‌ها در طول سده‌های تاریخی، تأثیراتی ژرف برجای گذارد. پاموک به‌عنوان «یکی از صد مرد باهوش جهان»^۱ ارزش شاهنامه را در تکوین فرهنگ و ایجاد درک و فهم از روابط و احساسات بشری دریافته است. از نظر پاموک «ادبیات، ارزشمندترین اندوخته‌ای است که انسان برای درک و فهم خودش آفریده است».^۲ این در حالی است که نسل معاصر در ترکیه از ادبیات کهن فاصله گرفته‌اند؛ پاموک دغدغه گسسته شدن پیوند نسل معاصر ترکیه با اندوخته و گنجینه ارزشمند ادبیات فارسی را دارد؛ ادبیاتی که از دیرباز در فرهنگ و روان جامعه ترکیه نقش ایفا کرده است. یکی از دلایل این واقعیت فرهنگی این است که پس از اعلام جمهوریت ترکیه خط و الفبای ترکی از عربی به لاتین تغییر یافت و از همان زمان، ارتباط مردم ترکیه با متون قدیم، به‌طور یک‌باره گسسته شد؛ این گسست، شکافی میان فرهنگ دیروز و اکنون ترکیه به‌وجود آورد و موجب شد نسل جدید ترکیه نتواند با متون پیشین خود، ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه داشته باشد.

^۱ (ناشر کتاب‌های پاموک استانبول ۲۰۰۷ (ILETISIM))

^۲ برگرفته از سخنرانی پاموک در مراسم اهدای نوبل ادبیات

پاموک با آفرینش رمان‌هایی با پشتوانه ادبیات فارسی تلاش نموده پیوند عاطفی، روانی و فرهنگی مردم سرزمینش را با ادبیاتی که نسل‌های پیشین از آن بهره‌ها برده‌اند؛ ترمیم کند. یکی از بهترین آثار پاموک که با دستمایه‌ای از شاهنامه فردوسی خلق شده است رمان «زنی با موهای قرمز» است. نویسنده در این رمان خودآگاه و ناخودآگاه روانی انسان را با استفاده از درونمایه‌های دو داستان، یکی متعلق به ادبیات کهن شرقی و یکی متعلق به ادبیات کهن غربی به صورت توأمان به موضوع بنیادین رمانش تبدیل کرده است.

به نظر می‌رسد پاموک علاوه بر تلاش برای نوشتن یک رمان قابل قبول از جهت ساختار، روایت و درون‌مایه، اهدافی دیگر را در نظر داشته است که می‌توان آن‌ها را فراتر از اهداف داستانی و فنی ارزیابی کرد. بررسی دو اثر از دو ادبیات مختلف و تأثیر روانی که این دو اثر در سرزمین پاموک برجا نهاده‌اند، علاوه بر رویکردی نو در حوزه ادبیات تطبیقی، می‌تواند فرهنگ و روابط انسانی را بر پایه ادبیات و روانشناسی توضیح دهد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در میان پژوهش‌های صورت‌گرفته پژوهشی یافت نشد که به‌طور مستقل به موضوع این مقاله بپردازد. پژوهشی در نشریه ادبی - علمی دانشگاه پولونیا توسط «فئودور آرنات» با عنوان «انواع روابط بینامتنیت در رمان زنی با موهای قرمز اورهان پاموک» انجام شده که می‌توان آن را زمینه و پیشینه این پژوهش تلقی نمود. همچنین پژوهش‌های متعددی انجام یافته که در آن‌ها شاهنامه به طرق مختلف با دیگر آثار از ادبیات جهان مورد تطبیق و بررسی قرار گرفته است؛ از جمله «تطبیق شخصیت‌های اساطیری آنئید و شاهنامه» از محمدحسین رمضان کیایی و... که در نشریه «پژوهش ادبیات معاصر جهان» به چاپ رسیده و در آن، اختلافات و شباهت‌های تعدادی از شخصیت‌های شاهنامه با شخصیت‌های آنئید از منظر اسطوره‌شناسی، مورد تطبیق و بررسی واقع شده است. دیگر، مقاله‌ای با عنوان «ادیس و رستم و سهراب در بوتۀ نقد تطبیقی» از محسن ذوالفقاری و... است که در فصلنامه «مطالعات ادبیات تطبیقی» (۱۳۹۰، شماره ۱۷) به چاپ رسیده است، در این مقاله، شیوه شخصیت‌پردازی در ایلید و اودیسه و شاهنامه مقایسه گردیده و وجوه افتراق و اشتراک شخصیت‌های آن‌ها از جهت رفتارهای اجتماعی و نوع نقش‌آفرینی و میزان اثرگذاری‌شان نقد و بررسی شده است. مقاله «بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی و ایرانی رستم و سهراب و هیلدبران» نوشته سید مسعود سلامی و پرستو پنجه‌شاهی تلاشی است برای اثبات این مدعا که بن‌مایه داستان، اسطوره‌ای است که با تأثر از مسیر تاریخی پیموده شده و

انطباق با ایده‌آل‌های فرهنگی ملت‌های متفاوت از نو آفریده شده است. افزون بر این، پژوهش‌های دیگری وجود دارد که در آن‌ها اختصاصاً به آثار اورهان پاموک و پیوند آن‌ها با متون دیگر از جمله متون ادب فارسی پرداخته شده است؛ «روایت تضاد و سنت و تجلّد با نگاهی به «نام من سرخ» اثر اورهان پاموک» از اسداله زارعی، یکی از این پژوهش‌هاست که در فصلنامه «پژوهش‌های ادبیات تطبیقی» (۱۳۹۶، شماره ۲) به چاپ رسیده است. در این مقاله، تغییر و پارادکس تاریخی و فرهنگی، سنت و تجلّد کشور ترکیه در متن رمان «نام من سرخ» همراه با بازسازی نوعی بینامتنیت در نقاشی و ادبیات، مورد تحلیل و تبیین قرار گرفته است.

«تأثیر جلوه‌های روایی ادب پارسی در «نام من سرخ» اورهان پاموک (با تأکید بر بینامتنیت و ترانسپوزیسیون ژنت) از مهرگان نظامی‌زاده و...، دیگر مقاله در این زمینه است. در این مقاله، روابط بینامتنی عمیقی که در رمان «نام من سرخ» وجود دارد، مورد واکاوی قرار گرفته و نقش متون دیگر از جمله متون ادب فارسی در پی‌ریزی معنای محوری این رمان، بررسی شده است. «تحلیل بازآفرینی ژرف‌ساخت رمان زنی با موهای قرمز با داستان رستم و سهراب» از نگارنده نیز مقاله‌ای است که در مجله «ادبیات پارسی معاصر» به چاپ رسیده است. در این مقاله به بررسی کیفیت تلفیق نمادین دو داستان کهن «اودیپ شهریار» و «رستم و سهراب» از منظر روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی پرداخته شده است.

۱-۳- روش تحقیق و سوال پژوهش

پژوهش حاضر به روش تحلیلی محتوایی صورت پذیرفته است و در پی پاسخ به این پرسش‌هاست:

۱- اهداف و انگیزه‌های پاموک از نوشتن رمانی با استفاده از درون‌مایه‌های داستان «رستم و

سهراب» «شاهزاده اودیپ» چه بوده است؟

۲- پاموک در رمان «زنی با موهای قرمز» تا چه اندازه در نیل به اهدافش موفق بوده است؟

۱-۴- معرفی رمان «زنی با موهای قرمز»

پاموک رمان «زنی با موهای قرمز» را در سال ۲۰۱۶ منتشر کرد. «زنی با موهای قرمز» روایت ماجرای نوجوانی شانزده ساله به نام «جم» است که در سال ۱۹۸۵ میلادی در استانبول زندگی می‌کند. پدر «جم» به دلایل سیاسی، یکبارہ ناپدید می‌شود و این امر، موجب می‌گردد تا شرایط زندگی و معیشت بر «جم» و مادرش دشوار شود. «جم» ناگزیر، برای تأمین هزینه تحصیل و معیشت خانواده، پیش یک استاد چاه‌کن به نام «استاد محمود» کار می‌کند. او و استادش در

روستایی در نزدیکی استانبول، مشغول کندن چاهی برای تأمین آب آن منطقه می‌شوند. به تدریج، میان «جم» و «استاد محمود» رابطه‌ای صمیمانه در حد رابطه پدر و فرزندی پدید می‌آید. در این هنگام، گروه نمایشی به روستا می‌آید و چادر می‌زند. جم با زن جوانی که در آن گروه نمایش نقش ته‌مینه را بازی می‌کند، آشنا می‌شود. میان «جم» که نوجوانی بیش نیست و «زن مو قرمز» که میان‌سال به نظر می‌رسد، روابط دوستانه‌ای شکل می‌گیرد. «زن مو قرمز» شبی «جم» را به خانه خود دعوت می‌کند و... در یکی از روزهایی که «جم» و «استاد محمود» مشغول کندن چاه هستند سطلی پر از خاک و سنگ از دست «جم» رها می‌شود و به داخل چاه عمیقی می‌افتد که «استاد محمود» در آن مشغول کار است. «جم» دیگر صدایی از «استاد محمود» نمی‌شنود و چنین گمان می‌کند که «استاد محمود» مرده است. او با هراس و تردید از آن‌جا فرار می‌کند و در حالی که ذهنش بر اثر مرور مداوم داستان «رستم و سهراب» و «شاهزاده اودیپ»، درگیر توهم پدرکشی است، به استانبول برمی‌گردد. «جم» در استانبول به تحصیل و زندگی ادامه داده و ازدواج می‌کند. «جم» و همسرش که توانایی بچه‌دار شدن ندارند، شرکتی به نام «سهراب» تأسیس می‌کنند. شرکت آن‌ها به شهرت و ثروت می‌رسد. جم که پیوسته به داستان‌های کهن با موضوع روابط پدر و پسر می‌اندیشد، سی سال بعد از واقعه سقوط سطل به داخل چاه، به چند مسئله وقوف می‌یابد؛ یکی اینکه می‌فهمد استاد محمود نمرده و کسانی، او را از داخل چاه بیرون آورده و از مرگ نجات داده‌اند؛ دیگر اینکه پسری دارد که مادر او «زن مو قرمز» است؛ هم چنین «جم» متوجه می‌شود که «زن مو قرمز» معشوقه سابق پدرش بوده است. روند روایت رمان به گونه‌ای است که جم به گمان اینکه فرزندش قصد کشتن او را دارد، به نیت دفاع از خودش با او گلاویز می‌شود و نهایتاً با شلیک گلوله‌ای ابتدا کور شده و سپس داخل همان چاهی که زمانی استاد محمود را در آن رها کرده بود سقوط می‌کند و کشته می‌شود.

۲- بحث

۲-۱- تبلور شخصیت داستان‌های کهن در رمان

۲-۱-۱- پدر/ رستم؛ استاد محمود/ جم

داستان «رستم و سهراب» روایتی دردناک از نبرد پدر با فرزند است که به دلیل داشتن وجه تراژیک پُررنگ و اثر عاطفی عمیقی که بر خوانندگانش گذاشته، یکی از گیراترین و شورانگیزترین اندوه‌نامه‌های جهان (کزازی، ۱۳۸۶: ۹) نام گرفته است. «موضوع نبرد پدر و پسر به ریخت‌های گونه‌گون در روایات حماسی و افسانه‌های اقوام جهان آمده است» (خالقی مطلق،

۱۳۶۱: ۱۶۴). تأمل در تفاوت ریخت‌ها و درونمایه‌های داستان‌های اسطوره‌ای نبرد پدر و پسر می‌تواند وجوهی از روانشناسی، فرهنگ‌شناسی و جامعه‌شناسی جوامع را روشن سازد. رستم در شاهنامه به‌عنوان سرآمد پهلوانان شاهنامه، از بعد نسبت‌های خانوادگی ایفاگر سه نقش مهم است. یکی، ایفای نقش پسر یا فرزندی در قبال پدرش زال و مادرش رودابه است؛ دیگر، نقش او به‌عنوان همسر در برابر همسرش ته‌مینه است و نهایتاً نقشی که رستم است که در قبال فرزندش سهراب، باید ایفا کند. اما آنچه از موجودیت و شخصیت رستم، مورد توجه نویسندهٔ رمان «زنی با موهای قرمز» قرار گرفته نقش هم‌زمان همسر و پدر در داستان «رستم و سهراب» است. رستم در رمان زنی با موهای قرمز، فقط همسر ته‌مینه و پدر سهراب است و حوادثی که مناسبات بین او و ته‌مینه و سهراب را رقم زده است مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. پاموک در رمانش به هیچ‌وجه رستمی را که بارها ملک و مملکت را نجات داده، چهره‌ای آرمانی و ماهیتی اساطیری دارد و فرهمندی است که «وجودش آمیخته از فرّ یزدانی و خرد والای انسانی است» (موسوی، ۱۳۸۹: ۲۵۶)؛ و «لقب شخصی وی تاج‌بخشی است» (مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۲۵۳) شکست‌ناپذیر است؛ الگو و اسطوره‌ای از صفات پهلوانی و میهن‌پرستی است، معرفی نکرده است؛ بلکه صرفاً نقش پدرانه و همسرانهٔ رستم در داستان «رستم و سهراب» مدنظر نویسنده بوده است. نقشی که در روزگار کنونی نیز برای پدران بدون توجه به شغل و مقامشان در قبال فرزندانشان بسیار با اهمیت است.

پاموک با توصیف‌ها و تحلیل‌هایی از داستان «رستم و سهراب» بُعد نانموده‌ای از شخصیت رستم را نمایان کرده و آن را به وجهی از خصوصیت همهٔ پدران تعمیم داده است. این بُعد، تمایل به تحکم و تسلط مردانه است و در رمان چنان قوی و فعال نمایان شده که در صورت دست‌نیافتن به آن کشتن رقیب نیز محتمل است. حتی اگر رقیب پسر باشد. این امر، موجب می‌شود پدران به‌طور ناخودآگاه از قدرت یافتن پسرانشان بهراسند و به‌طور غیر ارادی سعی در به‌رخ کشیدن حاکمیت خود داشته باشند و بدین جهت پسرانشان را بیازارند.

پاموک از ماجراها و شخصیت‌های اساطیری بسیار بهره می‌گیرد، او رستم را صرفاً برای اثبات این مدعا و القای این باور، وارد زمینهٔ تاریخی رمان و رفتار رستم با پسرش سهراب را در ناخودآگاه شخصیت اصلی داستان جایگیر کرده است. پاموک برای پی‌گیری هدف خود، رستم را از دایرهٔ ناگزیری خارج می‌کند و رفتارش را با پسر، رفتاری برخاسته از استبداد و احساس خطر از جانب رقیبی که خود جوان‌ترش است تفسیر می‌کند. چیزی که دکتر محمود صناعی در

«فردوسی استاد تراژدی» نیز مطرح کرده است: «از گره‌های بزرگ روان آدمی، حسادت نسل پیر به نسل جوان است. چیزی که من عقده رستم خوانده‌ام، موضوع داستان «رستم و سهراب» چیزی جز بیان این عقده روانی نیست» (مختاری، ۱۳۶۸: ۲۵۸). پاموک رستم و اودیپ را با هم مقایسه می‌کند؛ جز این اگر بود نمی‌توانست شالکۀ داستان را نظام بخشد و به موضوعی که اساس داستان را شکل می‌دهد؛ یعنی پدرکشی و پسرکشی، این‌گونه وجه‌کهن‌الگویی و اساطیری ببخشد.

مقایسه پدران و پسران با اودیپ و رستم، دغدغه راوی و عادت همیشگی در پاموک بوده است. او همواره به‌طور ناخودآگاه به این دو شخصیت، یعنی رستم و اودیپ و رفتارشان با پسر و پدر خود می‌اندیشیده است. راوی میل به کشتن را در رستم و اودیپ، امری فطری می‌داند. «جم» این جملات را بیان می‌کند که: «در سیر طبیعی زندگی در آن سال‌ها عادت جدیدی پیدا کرده بودم؛ مقایسه کردن پدران و پسران با اودیپ و رستم. زمانی که غرق در افکارم از محل کارم به خانه می‌رفتم متوجه شدم صاحب بوفه که با داد و فریاد شاگردش را سرزنش می‌کرد، نمی‌توانست رستم باشد، اما در چشمان سبز و خشمگین شاگردش که در یک دست چاقوی بلند دوئر را برداشت میل به کشتن صاحب بوفه را احساس کردم. زمانی که برای جشن تولد پسر دوست عایشه رفتم، با خود فکر کردم که آن پدر بداخلاق و جدی در اصل می‌تواند نامزد عنوان رستم بی‌عقل باشد. در یک مقطع روزنامه‌های حوادث را فقط برای اینکه شاید شبیه ماجرای اودیپ و رستم پیدا کنم، می‌خواندم» (پاموک، ۱۳۹۵: ۱۴۶). بنابراین به‌خوبی چنین مدعایی اثبات می‌شود.

او نام رستم را با میل به کشتن قرین می‌بیند؛ افزون بر این، «پدر بداخلاق و جدی»، مترادف و معادلی برای رستم ذکر می‌شود؛ هم‌چنین بی‌عقلی صفتی از صفات رستم، تلقی می‌شود. در این فراز به‌خوبی می‌شود دید که نام رستم برای راوی، همواره یادآور قتل است. او روزنامه‌های حوادث را می‌خواند تا در میان قتل‌های ناموسی و قتل‌هایی که بر اثر جنون صورت می‌پذیرند، قاتلی مثل رستم و قتلی مثل قتل سهراب به دست رستم، پیدا کند.

در جایی دیگر از رمان «زنی با موهای قرمز»، قیاسی دیگر، بین رستم و اودیپ توسط راوی

صورت می‌گیرد:

«بیست سال بعد از ماجرای چاه‌کندن من و اوستا محمود شروع به صحبت کردن با همسرم عایشه در مورد کنجکاوای‌ام نسبت به داستان اودیپ و سهراب کردم. اصلاً با او در مورد اوستا محمود صحبت نکرده بودم، اما عایشه علاقه من به فردوسی و افسانه سوفوکل را یک خیال یا یک بازی

با پسری که هرگز صاحبش نشده بودیم، می‌دانست و در هیجانم شریک می‌شد. بعضی وقت‌ها انسان‌ها را بین خودمان به دو دسته تپ رستم و تپ اودیپ تقسیم می‌کردیم. تمام پدرانی را که در عین شفقت و حسن نیت، پسرانشان از آن‌ها می‌ترسیدند، رستم می‌نامیدیم. اما او [رستم] پسرش را رها کرده بود و رفته بود. پسرانی که از دست پدرانشان عصبانی بودند یا پسران عصیان‌گر هم احتمالاً اودیپ بودند، اما در آن صورت پسری که ترک شده بود، سهراب بود؟ بعضی وقت‌ها در مورد این‌که چه کار کنیم تا پسر خیالی ما مشکل اودیپ را نداشته باشد حرف می‌زدیم. وقتی به خانه دوستان می‌رفتیم و بچه‌های آن‌ها را می‌دیدیم در مورد آن‌ها صحبت می‌کردیم. پدر زورگو و سخت‌گیر و کودک سرکش، پدر سرخورده و پدر آسان‌گیر» (پاموک، ۱۳۹۵: ۱۴۶-۱۴۷).

در این گفته، ترسیمی دوگانه از شخصیت «رستم» به دست داده شده است که می‌توان آن را به‌طور نمادین، بازتاب تناقض موجود در ذهن پدران تعبیر نمود. پاموک درصدد بیان و قبولاندن این مفهوم است که هویت پدرانه، چیزی بین ترخم و خشونت است؛ ترخم تا زمانی در پدر فعال است که فرزند ضعیف و ناتوان است؛ پس از رشد پسر ترخم نه از جانب پدر ابراز می‌شود و نه از جانب پسر پذیرفتنی است؛ بنابراین ترخم رنگ می‌بازد و پدر، پسر را رقیبی برای «مذکر مسلط» می‌انگارد و مدام تلاش می‌کند این موضوع را بیازماید و آنچه پسر را از طغیان در قبال پدر بازمی‌دارد همان احساساتی است که در دوران کودکی از پدر دریافت کرده‌اند. بر اساس تعبیر رمان، بی‌پدر بزرگ‌شدگان بازدارنده‌ای به نام «حرمت» ندارند، بنابراین حس خشم و عصیان قوی‌تری را تجربه می‌کنند. از نظر پاموک، رستم نماینده تام و تمام چنین پدرانی است که دوران رحم و شفقت بر پسر را از دست داده و در دورانی با او روبه‌رو شده که پسر خود به مذکر تسلط‌خواه تبدیل شده و مایه خشم و حسرت نیز در او فعال است.

از این منظر داستان رستم و سهراب این‌گونه تواند بود: رستم با ازدواج یک شبه با ته‌مینه موجب به دنیا آمدن سهراب شده است. سهراب توسط ته‌مینه در سرزمین «سمنگان» رشد و نمو یافته و تربیت شده است. رستم با وجود قدرت و مکنت نسبت به وجود سهراب بی‌اعتنا بوده و هرگز کسی را به دنبال سهراب نفرستاده و داشتن پسری در سمنگان را با کسی در میان نگذاشته است. گویی خود رستم از اینکه تسلیم خواهش «ته‌مینه» شده شرمگین و پشیمان است. اما به هر حال رستم پسری داشته و مسئولیت‌هایی در قبال او دارد. در سایر داستان‌های شاهنامه، نشان‌چندانی بر بی‌مسئولیتی رستم وجود ندارد. رستم حتی در حق دیگران، قادر به ایفای نقش پدری

است. او سیاوش را چون فرزند خود پرورش داده و سرپرستی و تربیت او را عهده‌دار شده است. «رستم» دیگران و حتی پدر «سیاوش» را سزاوار ایفای نقش پدری برای سیاوش ندید و خود به تربیت سیاوش همّت گمارد؛ بنابراین می‌توان استنباط کرد تربیت و نقش پدر در تربیت پسر بسیار با اهمّیت بوده است. «رستم» از زابلستان به پایتخت شاه آمد. «کیکاوس»، سیاوش را به پیلتن سپرد تا چنان‌که داند تربیت فرماید. تهمتن او را به زابلستان برد و سواری و چوگان‌بازی، کمند انداختن، تیراندازی با کمان، آیین سپاه‌راندن و کشورداری و بسیاری هنرهای دیگر به او آموخت؛ چنانکه به هنرمندی، همانند او به گیتی کم بود» (یغمایی، ۱۳۷۰: ۱۹۴).

اما رستم با دیگران هرچه که کرده باشد، به وظایف و مسئولیت‌های پدرانه‌اش در قبال سهراب عمل نکرده و برای او پدری نکرده است. از سوی دیگر سهراب بی‌پدر و با هویتی کتمان شده، در سرزمین دشمن ایرانیان پرورش یافته است. این عوامل از سهراب عصیانگری ساخته که با همه، حتی با مادر تندی می‌کند. پاموک برای درک روشن‌تر روابط پدر و پسر، تقابل رابطه اطاعت و آزادی را مطرح کرده و دو تمثیل از روابط پدر و پسر را در رمان تشریح و تفسیر کرده است. در فصل اوّل رمان استاد محمود جانشین نقش پدر در ذهن جم می‌شود و تحکم و ترخم پدرانه و اطاعت و تحقیر پسرانه در رابطه جم و استاد محمود به احساسات تکرار شونده تبدیل می‌شوند.

«چرا من دلم می‌خواست از او اطاعت کنم و تلاش می‌کردم کاری کنم که او خوشش بیاید؟ بعضی وقت‌ها هنگام چرخاندن چرخ می‌خواستم با جسارت این را از خود بپرسم؛ اما این کار را هم نمی‌توانستم انجام دهم. چشمانم را از او ستا می‌دزدیدم و در اعماق وجود نسبت به او احساس خشم می‌کردم» (پاموک، ۱۳۹۵: ۶۷).

«دستانش را روی شانه‌هایم گذاشت و مرا در آغوش گرفت. دیگر اصلاً قدرت نه گفتن به او را در خودم نمی‌یافتم و این، از درون، هم مرا عصبانی می‌کرد و هم غمگین» (همان: ۸۱).
بار دیگر روابط پدر و پسر در رابطه جم و انور متجلی می‌شود. «جم» مهمان یک شبه زن مو قرمز شده و «انور» متولد شده است. «انور» نیز با عقده و نیازهای بی‌پدری و بی‌هویتی توسط زن مو قرمز در شهری دیگر رشد و تربیت یافته است. «جم» توهمی از پدرکشی را سال‌ها در ذهنش پرورش داده و همانند توسل به تقدیرباوری فردوسی منتظر وقوع محتوم تراژدی است. پدر و پسر ظاهراً به‌صورت ناشناس با هم رودررو شده‌اند؛ در حالی که هر دو یکدیگر را می‌شناسند و طی حادثه‌ای جم به دست پسرش - انور - کشته می‌شود.

نویسنده با بازآفرینی موقعیتی مشابه و ملموس گفت‌وگویی بین پدر و پسر ترتیب می‌دهد.

گفت و گویی که شنیدن آن از زبان رستم یا سهراب در داستان کهن نیز قابل درک است و بدین ترتیب با شرحی از درونمایه‌های داستان کهن مواجه می‌شویم:

- چرا می‌خواهی برگردی؟ می‌ترسی؟

- برای چه بترسم؟

به چشمانم نگاه کرد و گفت: از این‌که درون چاه بیفتی، نمی‌ترسی، بلکه از این می‌ترسی که من تو را داخل چاه بیندازم. من هم به چشمان او نگاه کردم و گفتم: چرا باید با پدرت چنین کاری کنی؟

شروع کرد به شمردن. برای انتقام اوستا محمود، برای این‌که مرا ترک کردی؛ برای این‌که مادرم را گول زدی؛ برای این‌که سال‌ها بعد به نامه‌ی پسر تو جواب ندادی؛ برای این‌که تبدیل به فردی که تو می‌خواستی نشدم و البته به دلیل این‌که ارث تو به من می‌رسد. طولانی بودن فهرست دلایلش مرا ترساند. خواستم او را پشیمان کنم. به او هشدار دادم: تو را به زندان می‌اندازند و در آن‌جا می‌پوسی، زندگی‌ات در انتظار این‌که مادرت به دیدنت بیاید، خواهد گذشت. قتل پدر نه تنها در این کشور، بلکه در اروپا هم کاری بی‌شرمانه است و به جز مادرت، کسی تو را دوست نخواهد داشت؛ به علاوه، دولت، پدرگش را از ارث محروم می‌کند...

پسرم ادامه داد: وقتی از دستت عصبانی می‌شوم، دلم می‌خواهد تو را کور کنم؛ قسمتی که در پدر، تو را عذاب می‌دهد، این است که همیشه تو را خواهد دید. نگاه پدر باید چیز قشنگی باشد.

- اگر پسر واقعی باشد.

...رفتار خصمانه و از خودراضی او دلم را شکسته بود. می‌بایست او را بغل می‌کردم و پدرانه می‌بوسیدم ولی با ناامیدی و پشیمانی، حرف اشتباهی به او زدم.

- تو هم پسر واقعی نیستی، زیادی خشمگین و عصیانگری.

- ثابت کن عصیانگری من چیست.

وقتی حرکت عصبی انجام دادم، ترسیدم و یک قدم عقب رفتم. او هم به سمت من آمد. آن لحظه مرتکب اشتباهی دیگر شدم و سلاحم را از جیبم درآوردم. ضامن سلاح را باز کردم و به او نشان دادم.

- پسرم همان‌جا بمان. مرا مجبور به این کار نکن.

- تو حتی بلد نیستی از آن استفاده کنی.

به رویم پرید و سعی کرد آن را از من بگیرد. در کنار چاه، روی زمین که بوی رطوبت می‌داد، افتادیم و پدر و پسر، شروع به جنگیدن کردیم. ابتدا او بالا بود و سپس من، و برای این‌که سلاح را بگیرد، شروع به کوبیدن دست من به لبه بتنی چاه کرد.» (پاموک، ۱۳۹۵: ۲۱۴-۲۱۶).

موضوع قابل تأمل دیگری که پاموک به آن توجه کرده این است که رستم هرگز بازخواست یا عقوبت نشده است و خرد جمعی نیز منتظر مجازات او نبوده است. در حالی که اودیپ به شدت مجازات شده و خود نیز مجازاتش را پذیرفته است. نگاه راوی به رستم، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، بدون توجه به قهرمانی‌ها و دیگر شاخصه‌های پهلوانی او، نگاه خوشایندی نیست. زیرا رستم، پسرش سهراب را کشته است. راوی خود را چون سهراب می‌بیند و همواره خود را به جای سهراب قرار می‌دهد:

«آیا می‌توانستیم اودیپ را که پدرش و رستم را که پسرش را کشته بود، معصوم بدانیم؟ تماشایان قدیمی یونان به هنگام اجرای نمایش اودیپ معتقد بودند: گناه اودیپ، کشتن پدرش نبود؛ بلکه تلاش او برای فرار از تقدیری بود که خداوند برایش در نظر گرفته بود. به همین ترتیب گناه رستم کشتن پسرش نبود؛ بلکه صاحب فرزند شدن از رابطه‌ای بود که تنها یک روز طول کشیده بود و درحق پسرش پدری نکرده بود. درست است که اودیپ با احساس گناهی که داشت، خود را کور کرده بود، اما به اعتقاد تماشاچیان یونان باستان، او از طرف خداوند، مجازات شده بود. به این ترتیب، رستم هم می‌بایست به کیفر کشتن پسر، مجازات می‌شد. اما در پایان این داستان، پدر مجازات نمی‌شود و فقط ما خوانندگان، غمگین می‌شویم و از خودمان سؤال می‌کنیم کسی این پدر را مجازات نخواهد کرد؟ بعضی شب‌ها در حالی که کنار همسرم خوابیده بودم، از خواب می‌پریدم و راجع به این‌ها فکر می‌کردم» (پاموک، ۱۳۹۵: ۱۴۵).

پاموک حال زار و دریغ و ناله رستم را پس از آن‌که آگاه می‌شود، هم‌نبرد او - که نیمه‌جان شده - فرزند او، سهراب است، به هیچ‌وجه مجازات تلقی نمی‌کند؛ یا آن را مجازاتی کافی برای او نمی‌داند، درحالی‌که اودیپ به‌عنوان نماینده فرهنگ غربی مجازات شده و به سزای عملش رسیده است.

پاموک در فرازی از رمان، به معضل کمبود منابع آبی در سرزمین‌های شرقی و نیز شیوه حکومت در جوامع شرقی اشاره می‌کند و در انتها آن را با اندیشه محوری رمان پیوند می‌زند: «وقتی من و عایشه با کنجکاو کتاب استبداد شرقی کارل ویتفولگ را می‌خواندیم در ابتدا متوجه

نشدیم که پدرم چرا این کتاب را به ما معرفی کرده است. در کتاب هیچ چیزی در مورد پدرها و پسرها وجود نداشت... ویتفوگل بهطور کلی توضیح می‌داد که در کشورهای آسیایی مانند چین که شرایط جغرافیایی سختی دارند، آوردن آب توسط آبراه‌ها و سدها برای کشاورزی احتیاج به دیوان‌سالاری و سازماندهی دارد. این موضوع را در استبداد شرقی به شکل طولانی توضیح داده بود. این سازماندهی تنها به دست پادشاهان اقتدارگرا قابل اجرا بوده است. این پادشاهان از مقاومت و گوش نکردن حرف‌هایشان خوششان نمی‌آمد. به همین دلیل ویتفوگل در آخر کتاب توضیح داده بود که این افراد دیوان‌سالاری و افراد پیشرفته در دربار خود نمی‌دانستند؛ بلکه برده‌هایی می‌خواستند که کاملاً خواسته‌های آن‌ها را اطاعت کنند. عایشه گفت: پادشاهانی که با زن‌ها و زیردستان خود این طور رفتار می‌کردند سرانجام پسران خود را می‌کشتند» (پاموک، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

از فحوای رمان «زنی با موهای قرمز» برمی‌آید که بی‌آبی، مهم‌ترین مشکل آن‌زمان استانبول بوده است؛ پاموک موضوع جستجوی آب به روش‌کنند چاه را به موضوع بنیادی رمان تبدیل کرده است. سخن گفتنِ راوی داستان از کتاب «استبداد شرقی» گونه‌ای اشارهٔ سمبولیک به معضل آب در کشورهای آسیایی است و کاری است که نویسنده با آن قصد کرده تا به توضیح و تشریح بحران آب در جوامع شرقی و تأثیر فرهنگی این موضوع بپردازد. «کارل ویتفوگل» نویسندهٔ کتاب «استبداد شرقی»، اصطلاح «آب‌سالار» را برای تأکید بر نقش برجستهٔ حکومت‌ها در مدیریت آب در کشاورزی و دیگر حوزه‌هایی که جوامع، نیازمند آب هستند، به‌کار برده است؛ او فعالیت‌های بزرگ مرتبط با آب و آبیاری را امری مستلزم حکومت مرکزی مقتدر می‌داند و معتقد است: «چنین فعالیت‌هایی توسط حاکمیت‌ها مدیریت می‌شوند» (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۸-۲۵). پاموک با پیوند دادن کتاب استبداد شرقی به جریان رمان، عدم شکل‌گیری جریان‌های دموکراسی و تشکیل و تداوم فرهنگ‌های قدرت‌سالارانه در جوامع شرقی را به موقعیت جغرافیایی سرزمین‌های شرقی ربط داده و با برجسته کردن بی‌آبی‌های استانبول آن را به‌صورت نمادین قابل درک کرده است. جم شخصیت اصلی رمان به دنبال یافتن آب از طریق سنتی و با کندن چاه است؛ و دستیابی به آب عامل اصلی پیشرفت‌ها و ساخت و سازهای استانبول مطرح شده است. پاموک در یک جمله که به‌صورت ضرب‌المثل در رمان آورده است جان مطلب را ادا کرده است: «مدنیت بدون آب و چاه بدون استاد ممکن نیست» (همان: ۱۰۶).

با چنین تعبیری در سرزمین‌های کم‌آب، برای دستیابی به آب کندن چاه الزامی است و برای

کندن چاه باید استادی باشد؛ استاد باید شاگردانی داشته باشد که از او اطاعت محض بکنند. چنین رابطه‌ای پر از تحکم و شکستن غرور و بی‌احترامی، البته همراه با موجی از شفقت و ترحم به شاگرد است. استاد که خود سال‌ها شاگردی کرده و آسیب‌دیدهٔ چنین رابطه‌ای است دوباره حس نفرت، کینه و خشم را در دل شاگردش ماندگار کرده و این رابطه سلسله‌وار ادامه پیدا می‌کند. به جمله‌هایی که جم پس از تجربهٔ چالش عاطفی عمیق در کنار استاد محمود سرانجام در قطار نشسته و درحال بازگشت به استانبول است توجه کنیم:

«هنگام نشستن در قطار اثری از حس شکستن غرورم به دلیل اطاعت از اوستا وجود نداشت اما تمام وجودم پر از حس پشیمانی بود» (همان، ۱۳۹۵: ۱۱۵) و یا «در قلبم احساس آزادی کردم احساس راحتی همراه با سرگیجه و احساس گناه با صدای تلق تلوق قطار در درونم ریشه می‌دواند» (همان: ۱۱۷).

پاموک اساساً به عدم عقوبت و اقتدار بی‌حد و مرز معترض است؛ اقتداری که با توسل بدان می‌شود هر گونه بی‌احترامی، تحقیر یا رفتار ناروایی انجام داد. با چنین تعبیری مقبولیت فرهنگی تحکم بی‌حد و مرز پدرسالار، زمینهٔ اقتدارگرایی و اختیارات گستردهٔ حکومت‌های غیر دموکراتیک را فراهم می‌کند و بالعکس ضرورت اختیارات و قدرت حکومت‌های مرکزی برای کنترل منابع آبی، زورگویی پدران را توجیه می‌کند.

۲-۱-۲- پسر / سهراب / انور

همان‌گونه که اشاره شد پاموک به تدریج و در لابه‌لای داستان، به اشکال مختلف، خواننده را با ابعاد داستان «رستم و سهراب» آشنا می‌کند. او این کار را با نمایش دادن تصاویر ذهنی «جم» از داستان رستم و سهراب انجام می‌دهد. با این کار، از ماهیت درونی «جم» که بر اساس برداشت‌هایش از رستم و سهراب تکوین یافته، شناختی به دست می‌دهد. پاموک، «جم» را در نوجوانی، وارد داستان «زنی با موهای قرمز» می‌کند. «جم» همواره شاهد ناپدیدشدن‌های مکرر پدرش بوده و درگیر مسائلی است که به واسطهٔ نبودن پدر در کنارش متحمل می‌شود. «جم» دربارهٔ پدری تفکر می‌کند که غایب است و به وظایف پدری خود پایبند نیست. عدم حضور مداوم پدر در کنار خانواده موجب می‌شود تا شرایط زندگی و معیشت بر جم و مادرش دشوار شود. در این راستا، میان راوی (جم) و شخصیت سهراب، همانندی ایجاد می‌شود و حرکت داستان به‌گونه‌ای نظام می‌یابد که راوی (جم) سرگذشت سهراب را سرگذشت خود، می‌داند و با سهراب، هم‌ذات‌پنداری می‌کند؛ طوری که از زبان سهراب، سخن می‌گوید و به جای سهراب می-

اندیشد و خود را با سهراب مقایسه می‌کند.

اندیشیدن به داستان «رستم و سهراب»، انگیزه و فضای مناسب را برای حرکت به سمت عمل داستانی او پدید می‌آورد. «جم» نمی‌تواند فضای ذهن خود را از سهراب و هراس کشته شدن توسط پدرش، همان‌گونه که سهراب کشته شد، خالی کند. او تصویرهای مختلفی از مرگ سهراب را که همگی برایش دلهره‌آور و آزاردهنده است، در ذهن دارد؛ تصاویری که حرکت بیرونی داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و سبب می‌شود اتفاقات ذهنی «جم» افزون‌تر از حرکت بیرونی داستان به نظر آید. «جم» سهراب را به خود نزدیک احساس می‌کند و حس از درون او را وامی‌دارد تا ماجرای سهراب را تجربه خود تلقی کند. پاموک داستانش را به گونه‌ای پیش می‌برد که «جم» فرصت اندیشیدن به سرگذشت سهراب، احساس نیاز به پدر نداشته‌اش، خشم و حسرت و منش و رفتار سهراب را بیابد؛ در عین حال، طوری فضاسازی و ماجراآفرینی می‌کند که «جم» بتواند هنجار شخصیتی خود را با شخصیت سهراب هم‌خوانی و هماهنگی ببخشد. افکار مداوم جم درباره پدر، به اندیشیدن درباره مسئولیت‌های همه پدران می‌انجامد و بی‌مسئولیتی دامن پدر سهراب را می‌گیرد.

در شاهنامه تقریباً از اوایل داستان «رستم و سهراب» یعنی از جایی که سهراب وارد داستان می‌شود، شخصیت سهراب به‌عنوان شخصیتی برتری‌طلب، خیره‌سر و مغرور نمایان می‌شود. در داستان فردوسی سهراب هرگز نگفته که پدرم را پیدا خواهم کرد تا از او اطاعت کنم و زیر پرچم او باشم و با هم قدرتمندتر شویم. سهراب جاه‌طلب و سلطه‌جو است. سهراب با تندی مادر را تهدید به مرگ می‌کند:

گر این پرسش من بماند نهان
 نامنم تو را زنده اندر جهان
 بدو گفت مادر که بشنو سخن
 بدین شادمان باش و تندی مکن
 (فردوسی، ۱۳۹۲: ۴۸۷)

و با همراهی لشکریان و رزمندگان با لشگری ساخته و پرداخته به جستجوی پدر می‌رود؛ درست است که دسیسه افراسیاب در لشکرکشی سهراب به ایران مؤثر است؛ اما به هر حال سهراب نیز از این موضوع استقبال می‌کند.

کنون من ز ترکان و
 جنگاورانبرانگیزم از گاه، کاووس
 «فراز آورم لشکری بیکران
 ز ایران ببرم، پی توس را
 نشانمش بر گاه کاووس شاه
 را

به رستم دهم تاج و تخت و کلاه
از ایران به توران شوم، جنگجوی
بگیرم سرِ تختِ افراسیاب
چو رستم پدر باشد و من، پسر،
آبا شاه، روی اندر آرم به روی
سرِ نیزه بگذارم از آفتاب
نباید به گیتی یکی تاجور»
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۴۹۰)

«سهراب طرحی دارد دگرگون کننده. به هم ریختن نظام توران و ایران، کار کوچکی نیست. با به هم ریختن این نظام همه چیز به هم می‌ریزد و رستم این را بر نمی‌تابد» (رحیمی، ۱۳۶۷: ۲۲۶). در واقع سهراب، به دنبال قدرت مطلق و قدرت بی‌قید و شرط جهانی است و پدر تنها قدرتی است که می‌تواند مانع او شود. آزمندی و حرص قدرت بر سهراب چیره شده است. سهراب قدرت را برای نفس خود می‌خواهد در حالی که رستم همواره از «قدرت را برای حفظ ایران و بزرگداشت داد و مردم» استفاده کرده است. (همان: ۲۳۷).

مسلم است که داستان رستم و سهراب پر از نشانه‌ها و حلقه‌های بازشناسی هم برای پدر و هم برای پسر است. با نگاهی دقیق بر داستان فردوسی تأکید بر نشانه‌های بازشناسی توجه خواننده را جلب می‌کند. تا بدان‌جا که فردوسی شناخت فرزند را حتی با غریزه و در قلمرو جانوران مورد تأکید قرار می‌دهد. خود فردوسی دلیل روانی چنین رفتاری را توضیح می‌دهد و آزمندی و افزون‌خواهی را مهم‌ترین انگیزه کتمان نشانه‌های شناسایی عنوان می‌کند:

جهانا شگفتا که کردار توست
از این دو یکی را نجنبید مهر
همی بچه را باز داند ستور
نداند همی مردم از رنج آز
هم از تو شکسته هم از تو درست
خرد دور بود مهر نمود چهر
چه ماهی به دریا چه در دشت گور
یکی دشمنی را ز فرزند باز

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۶۰۸)

در رمان حرص و آز برای به‌دست آوردن ثروت پدر جانشین آزمندی سهراب برای دستیابی به قدرت و جانشینی کیکاووس شده است.

در نزدیکی چاه گفت‌وگویی که بین پدر و پسر رخ می‌دهد، راوی به موضوع ارث اشاره می‌کند، پدر می‌گوید:

«چرا باید با پدرت چنین کاری کنی؟»

برای انتقام اوستا محمود، برای اینکه مرا ترک کردی، برای اینکه مادرم را گول زدی، برای این که سال‌ها بعد به نامه پسر تو جواب ندادی، برای اینکه تبدیل به فردی که تو می‌خواستی نشدم و البته به این دلیل که ارث تو به من می‌رسد» (پاموک، ۱۳۹۵: ۲۱۴).
یا در جایی دیگر زن مو قرمز موضوع را از دیدگاه روزنامه‌ها که درک و شعور اجتماعی را نمایندگی می‌کنند چنین بیان می‌کند:

«دلیل این کار این بوده که سریع‌تر ثروت جم را که فرزند دیگری نداشت، به دست آوریم» (همان: ۲۳۱).

علاوه بر این سهراب می‌داند اگر پدرش را پیدا کند، باید از او اطاعت کند و سلطه پدر را بپذیرد، در این صورت استقلالش را از دست خواهد داد. بر اساس نظر فروید «تمامی اشکال طغیان شورشی علیه محدودیت‌های سلطه پدرسالارانه است» (گورین، ۲۰۱۱: ۲۱۵). بنابراین سهراب هم مابین پدر و آزادی باید یکی را انتخاب کند. با این وصف که در سمت آزادی، طمع قدرت و پادشاهی جهان نیز وجود دارد. سهراب جوان آزادی را انتخاب می‌کند و همه نشانه‌های بازشناخت را نادیده می‌گیرد و با پدر می‌جنگد. به گفت‌وگویی که میان جم و پسرش در اواخر رمان رخ می‌دهد توجه کنیم:

«اما آیا اگر از پدرم اطاعت می‌کردم، فرد خوشحالی می‌شدم؟ شاید فرزند خوبی می‌شدم، اما فرد خوشحال و مستقلى نمی‌شدم» (همان، ۱۳۹۵: ۲۱۳).

و از زبان انور، پسر جم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«با تمسخر گفت: با شما چطور صحبت کنم پدر جان؟ اگر اطاعت کنم، دیگر نمی‌توانم فردی اروپایی باشم. لطفاً به من کمک کنید؟!» (همان: ۲۱۴)

پاموک، داستان را با همه عناصرش در جهت اتفاق تراژیک که به مرگ «جم» ختم می‌شود، سوق می‌دهد. مرگ او بدین‌گونه است: وقتی «انور» تلاش می‌کند سلاح را از دست «جم» بگیرد. در اثنای درگیری، گلوله‌ای از اسلحه «جم» شلیک می‌شود و به چشم «جم» اصابت می‌کند. بر اثر اصابت گلوله، «جم» در همان چاهی سقوط می‌کند که خودش سال‌ها قبل «اوستا محمود» را در آن رها کرده بود. «زن مو قرمز» و پلیس و سایرین به محل حادثه می‌رسند. «زن مو قرمز»، همانند صحنه‌ای که در آن، نقش ته‌مینه را بازی می‌کرد، پسرش را در آغوش می‌کشد و با صدای بلند گریه می‌کند و این‌گونه سرنوشت محتوم قهرمان داستان که از پیش تعیین شده، رقم می‌خورد.

مرگ «جم» گرچه به دست پسرش «انور» صورت می‌گیرد، اما به مرگ سهراب شبیه است. زیرا «جم» نسبت به پدر خود، احساسی داشت که این احساس را به واسطه مرگ سهراب، توسط پدرش رستم به دست آورده بود. او در این داستان، نقش سهراب را ایفا کرد، اما در سرزمین پاموک به جای رستم و در جایگاه پدر کشته شد.

۲-۱-۳- ته‌مینه / لوکاسته / زن مو قرمز

ته‌مینه یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های داستان رستم و سهراب است که مورد توجه پاموک بوده است. پاموک با بهره‌گیری از موقعیت ته‌مینه، درصدد آفرینش شخصیتی داستانی است که آن را «زنی با موهای قرمز» می‌نامد. علی‌رغم تفاوت‌هایی که «زن مو قرمز» با ته‌مینه دارد، می‌توان شخصیت او را به گونه‌ای بازآفرینی شخصیت ته‌مینه دانست. طبعاً پاموک شناخت لازم از رفتار و منش ته‌مینه در شاهنامه به دست آورده و از چگونگی وصلت او با رستم آگاهی دارد.

پاموک تلاش کرده با ایجاد موقعیتی داستانی به‌طور نمادین، گونه‌ای همانندی میان شخصیت زن مو قرمز و ته‌مینه را نشان دهد و او را از جهاتی، چهره و شخصیت بازآفریده ته‌مینه معرفی کند. زن مو قرمز که بازیگر تئاتر محلی است در صحنه کشته شدن رستم به دست پدرش نقش ته‌مینه را بر عهده دارد؛ او در این صحنه با ایفای نقش ته‌مینه، امکانی مناسب برای هم‌ذات‌پنداری با ته‌مینه پیدا می‌کند و می‌تواند خود را در جایگاه ته‌مینه ببیند. ایفای نقش ته‌مینه، توسط زن مو قرمز در نمایش، به گونه‌ای تبلور شخصیت و منش مادرانه ته‌مینه در زن مو قرمز است. او در این صحنه، نقش مادری را بازی می‌کند که فرزندش به دست پدرش، یعنی همسر او کشته شده است. این مادر، داغدار و دردمند بابت از دست دادن فرزند خود است؛ از سوی دیگر، زن مو قرمز در این نمایش در موقعیت همسری قرار می‌گیرد که هواخواه و دوست‌دار و وفادار به اوست، بنابراین طبیعی است که به خاطر دل‌سوختگی و درد و اندوه و پشیمانی که در درون رستم وجود دارد، اندوهگین و دردمند باشد. ایفای دو نقش هم‌زمان توسط زن مو قرمز، تأکیدی نمادین بر همانندی زن مو قرمز با ته‌مینه تواند بود؛ زیرا هم از حس مادرانه عمیق برخوردار است و هم همسری وفادار برای همسر خود است. این نمایش یک بُعد از منش و شخصیت زن مو قرمز را نشان می‌دهد؛ بُعدی که نویسنده متأثر از داستان رستم و سهراب و نیز بر مبنای رویکرد و رفتار پسندیده ته‌مینه آن را پرداخته است.

تردید نیست پاموک اگر شناختی از ته‌مینه نمی‌داشت، شخصیت زن مو قرمز را نمی‌آفرید؛ یا اگر می‌آفرید، بدین گونه نمی‌آفرید. در رمان راوی بخش سوم رمان «زن مو قرمز» است؛ این

زن، کسی است که اطلاعات مهم و سرنوشت‌سازی در داستان دارد و طبعاً کسی جز خود او، یا بهتر از خود او نمی‌تواند آن‌ها را روایت کند. زن مو قرمز، تنها آدم داستان است که رمز معماهای ناگشوده داستان را در اختیار دارد. او در این بخش داستان، یعنی فصل سوم، یکایک آن‌ها را بازمی‌گشاید و در اختیار خواننده قرار می‌دهد. اگر وی این کار را نمی‌کرد، اساساً رمان «زنی با موهای قرمز» به فرجام نمی‌رسید. با وجود این‌که تهمینه، در شاهنامه دارای جسارت و استقلال است، هرگز فرصت گشودن رازهای داستانی «رستم و سهراب» را نیافت. جسارتی که سر منشاء شکل‌گیری یک رابطه عاشقانه در کوتاه‌زمان و وصلتی زود هنگام و نهایتاً به‌دست آوردن فرزندی از نژاد رستم پهلوان است. علاوه بر جسارت، فردوسی تعهد را به‌عنوان یکی از بارزترین ویژگی‌های تهمینه نشان می‌دهد. زیرا تهمینه، سالیان سال به عهد و پیمان زناشویی خویش، علی‌رغم دوری از همسر، وفادار می‌ماند. او با این‌که مدت بسیار کوتاهی، مجال بودن در کنار همسرش رستم را می‌یابد و پس از آن، هرگز نمی‌تواند همسرش را ببیند و در کنار او زندگی کند، تمام عمرش را متعهدانه زندگی می‌کند و هیچ‌گاه از مسیر عفاف و پاکیزگی، دور نمی‌گردد. این ادای وظیفه و تعهد در همسری، اصلی دیرپا در باور ایرانیان و مبتنی حرمت‌داری رابطه زناشویی و خانوادگی است که فردوسی آن را به‌عنوان یکی از شاخصه‌های اخلاقی و فرهنگی در بین ایرانیان، معرفی و تبلیغ می‌کند و به اشکال مختلف آن را توصیه می‌نماید. اما زن مو قرمز دارای چنین ویژگی نیست و با وجود این‌که متأهل است جم را به آپارتمانش دعوت می‌کند و از او صاحب فرزندی می‌شود که جم از آن بی‌خبر است.

در اواخر رمان خواننده درمی‌یابد که جم، فرزند معشوق سابق زن مو قرمز است. به این ترتیب، بخشی از معما گشوده می‌شود و راز نهفته توجه‌های زن مو قرمز به جم برای خواننده کشف می‌شود. پس از این فراز، زن مو قرمز، فرصتی می‌یابد تا بعد دیگر شخصیت خود - همان بُعدی که به هیچ روی شبیه تهمینه نیست - آشکار کند. از این به بعد، خواننده می‌فهمد که زن مو قرمز طبق الگوی رفتاری مادر اودیپ عمل کرده است.

«اودیپ» متعلق به اساطیر یونانی و پادشاهی افسانه‌ای در یونان است. پدر اودیپ «لایوس» و مادرش «یوکاسته» نام داشت. لایوس روزی از پیشگویان شنید که اگر از یوکاسته صاحب فرزندی شود، همان فرزند او را خواهد کشت در نهایت چنین می‌شود. او پدر خود را می‌کشد و با مادرش وصلت می‌کند (بیرلین، ۱۳۸۶: ۳۷۵). این ماجرای کهن توسط «فروید» تبدیل به یک فرآیند و نظریه روانشناسی شد و «عقدۀ اودیپ» نام گرفت؛ فروید «عقدۀ اودیپ» را «کانون تمام

اختلالات روانی» می‌دانست (فروید، ۱۳۶۲: ۲۱۵) و «مجموعه داستان‌هایی که دربردارندهٔ کین پدر و پسر نسبت به یکدیگر است [را] الهام گرفته از داستان‌های اساطیری اودیپ» معرفی کرد (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۰۸). امروزه «رفتار اودیپی»، رفتاری خشونت‌بار تلقی می‌شود که مفهوم روان-شناختی و اساطیری آن «به کنار زدن پدر از سوی پسر و اختصاص دادن مادر به خود اشارت دارد» (کمبل، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

زن مو قرمز معشوقهٔ سابق پدر جم است یعنی به تعبیری مادرِ ناتنی جم محسوب می‌شود. با این وصف، جم را به خانهٔ خود و حریم خلوت خود برده است و آن‌جا، جم را وادار به رفتاری می‌کند که اودیپ با مادر خود کرده بود. جم که هنوز از ارتباط پدرش با زن مو قرمز بی‌خبر است، بعد از آن روز و آن حادثه، دچار احساس گناه می‌شود و روزهای زندگی خود را با یک احساس گناه آزاردهنده می‌گذراند. او از رابطه‌ای که با زن مو قرمز برقرار کرده، شرمگین و نادم است و این احساس ناخوشایند در هر فرصتی مایهٔ ناراحتی و نگرانی وی می‌شود.

تا اینجا پاموک توانسته همانندی و تفاوت‌های زن مو قرمز را با تهمینه نشان دهد. در عین حال، جنبه‌هایی از منش و خلق و رفتار وی را به «لوکاسته»، مادر اودیپ، نزدیک سازد. بنابراین می‌توان ادعا نمود که زن مو قرمز، دو چهرهٔ اساطیری زن را به صورت همزمان، نمایندگی می‌کند و طبق الگوی رفتاری این دو عمل می‌کند. او در مواردی مثل تهمینه ظاهر می‌شود و نقش مادرانه در حق فرزند خود ایفا می‌کند و در مواقعی حالات و رفتارهایی چون رفتار «لوکاسته» را از خود بروز می‌دهد. شاید اگر پاموک در خلق شخصیت زن مو قرمز صرفاً به تهمینه نظر می‌داشت و می‌خواست تمام افکار و اعمال او را با تهمینه مطابقت دهد، زن مو قرمز وجهه‌ای مقبول‌تر می‌یافت و چهرهٔ مطلوب‌تری در اذهان خوانندگان پیدا می‌کرد. اما پاموک چنین نکرده، زیرا در آن صورت، نمی‌توانست روند داستان را آن‌گونه می‌خواست، پیش ببرد. اگر زن مو قرمز دقیقاً مطابق الگوی تهمینه خلق می‌شد، حضور وی در برخی عرصه‌ها و سرزدن بعضی رفتارها از وی توجیهی نمی‌داشت.

۳- نتیجه‌گیری

در رمان، «زنی با موهای قرمز» به روشنی نشان داده شده که میان نسل‌های کهن که با تفاوت امکانات و آگاهی‌های فاحش زندگی می‌کرده است با انسان امروزی دغدغه‌های روانی مشترکی وجود دارد؛ احساساتی چون درد دوری از پدر، مجازات و تقدیر، عقدهٔ اودیپ، حرص ثروت و

قدرت، خشم و کینه درونی پسرانه و میل به تسلط پدرانه دغدغه‌های روانی مشترک انسان امروزی با اجداد خویش است. اورهان پاموک، در این رمان، علاوه بر آشنا کردن خواننده ترک با وجوه موضوعی و شکلی داستان «رستم و سهراب» و شاهزاده اودیپ، تفسیری از زندگی امروزی و اشتراکات روانی نوع بشر همراه با چگونگی متجلی شدن مفهومی با پیشینه اسطوره‌ای در فرهنگ منطقه‌ای را ارائه کرده است.

در داستان رستم و سهراب، رستم بین بودن و نبودن باید انتخاب کند. سهراب که در برابر پدر و تمام ارزش‌های او طغیان کرده، توسط پدر کشته می‌شود و هویت و استقلالش را به دست نمی‌آورد. نسل کهن پیروز شده و رهایی از سنت‌ها و گذشته اتفاق نمی‌افتد. در حالی که اودیپ به‌عنوان نماینده نسل نو بر نسل کهن پیروز می‌شود هر چند که نسل کهن در ادامه زندگی تأثیراتی بر حیات وی برجای گذاشته است. رمان زنی با موهای قرمز تلاشی برای نمایاندن تأثر فرهنگی از اسطوره‌های شرق و غرب است. در جامعه ترکیه که ما بین اودیپ و رستم قرار دارد تلفیقی از دو کهن‌الگو اتفاق می‌افتد. جم که از یک سو به اودیپ می‌اندیشد و از سوی دیگر به سهراب، پدرش را کشته و به دست پسرش کشته می‌شود درحالی که پدر نیز نجات یافته و به حیات خود ادامه داده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

- ۱- آیدنلو، سجاد، (۱۳۹۰)، دفتر خسروان، تهران: سخن.
- ۲- بیرلین، ج. ف.، (۱۳۸۶)، اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- ۳- پاموک، اورهان، (۱۳۹۴)، رنگ‌های دیگر، در باب زندگی، هنر، کتاب‌ها و شهرها، مترجم: علیرضا سلیمانی. مترجم همکار و ویراستار: پیام یزدانی. تهران: اختران.
- ۴- _____، (۱۳۹۵)، زنی با موهای قرمز، ترجمه رویا پورمناف، تهران: هونار.
- ۵- رحیمی، مصطفی، (۱۳۶۷)، تراژدی قدرت در شاهنامه، تهران: نیلوفر.
- ۶- زمردی، حمیرا، (۱۳۸۵)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۷- فرامرزی، عبدالرحمان، (۱۳۹۰)، «ایران را فرهنگ ایرانی زنده کرد»، ای زبان پارسی، به کوشش میلاد عظیمی. ج ۱، تهران: ثریا.

۸- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸)، شاهنامه، تحت نظر ع. آذر. تصحیح به اهتمام رستم علی‌یف، ج ۴، چاپ چهارم، تهران: سوره مهر.

۹- فروید، زیگموند، (۱۳۶۲)، توتم و تابو، ترجمه ایرج پورباقر، تهران: آسیا.

۱۰- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۴)، نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۲، چاپ دوم، تهران: سمت.

۱۱- _____، (۱۳۸۶)، تندبادی از کنج، گزارشی از داستان رستم و سهراب، تبریز: آیدین.

۱۲- کمبل، جوزف، (۱۳۸۳)، اساطیر مشرق‌زمین، ترجمه علی‌اصغر بهرامی، تهران: جوانه رشد.

۱۳- گورین، ویلفرد ل، (۱۳۷۷)، «کتاب راهنمای رویکردهای انتقادی به ادبیات»، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.

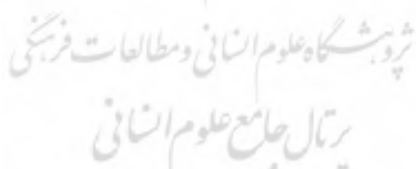
۱۴- مختاری، محمد، (۱۳۶۸)، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: قطره.

۱۵- موذن‌جامی، محمد‌مهدی، (۱۳۸۸)، ادب پهلوانی، تهران: ققنوس.

۱۶- موسوی، کاظم / خسروی، اشرف، (۱۳۸۹)، پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۷- ویتفولگ، کارل، (۱۳۹۱)، استبداد شرقی، بررسی تطبیقی قدرت تام، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: ثالث.

۱۸- یغمایی، اقبال، (۱۳۷۰)، زگفتار دهقان... شاهنامه فردوسی به نظم و به نثر، چاپ دوم، تهران: توس.



(ب) مقالات

۱- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۶۱)، «یکی داستان است پرآب چشم»، ایران‌نامه، ش ۲، صص ۲۰۵-۱۶۴.

۲- ذوالفقاری، محسن و پرویز، کورش، (۱۳۹۰)، «ادیسه و رستم و سهراب در بوتۀ نقد تطبیقی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، ش ۱۷، صص ۳۱-۱۱.

۳- رمضان‌کیایی، محمدحسین و منصوب‌بصری، ایمان، (۱۳۸۸)، «تطبیق شخصیت‌های اساطیری آئید و شاهنامه»، پژوهش زبان‌های خارجی، ش ۵۴، صص ۱۲۶-۱۰۷.

۴- زارعی، اسداله / بنی اردلان، اسماعیل، (۱۳۹۶)، «روایت تضاد و سنت و تجدّد با نگاهی به «نام من سرخ» اثر اورهان پاموک»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۵، ش ۲، صص ۲۱-۱.

۵- سلامی، سیدمسعود و پرستو پنجه‌شاهی، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی و ایرانی رستم و سهراب و هیلدبراند و هادوبراند»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، ش ۳۲، صص ۹۹-۱۱۷.

۶- علیزاده، ناصر و جمالی، سمیرا، (۱۳۹۵)، «تحلیل بازآفرینی ژرف‌ساخت رمان زنی با موهای قرمز با داستان رستم و سهراب»، ادبیات پارسی معاصر، سال ششم، ش ۳، صص ۵۴-۲۵.

۷- نظامی‌زاده، مهرگان و اسماعیلیان، ام‌البنین، (۱۳۹۹)، «تأثیر جلوه‌های روایی ادب پارسی در «نام من سرخ» اورهان پاموک (با تأکید بر بینامتنیت و ترانسپوزیسیون ژنت)»، نشریه روایت‌شناسی، صص ۴۲۸-۴۰۳.

Fedora, Arnaut and others (۲۰۲۱), Different Types of intertextual relationships in Orhan Pamuk's novel 'The Red Haired Woman'. Scientific Journal of Polonia University.no۴۵(۲).PP ۲۰-۲۵

